



نظریه زمینه‌ای یادگیری به روش معکوس: ایجاد یادگیری به روش معکوس در کلاس درس
بیژن عبداللهی^۱ و آرزو احمدآبادی^{۲*}

A Grounded Theory Study of Learning through the Flipped Method: Learning
through the Flipped Method in the Classroom
Bijan Abdollahi¹, and Arezoo Ahmadabadi^{2*}

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۰/۱۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۸/۰۹

Abstract

Culture is one of the most important and frequently used concepts in social sciences. Achieving such a position in theory and practice is due to numerous experiences in the new era to identify key variables in the developments of human societies. Of the different cultural functions, one can point to its role in the classroom, especially while learning new ways, including Flipped learning, which has been investigated in this study. In other words, the main purpose of this study is to examine the Flipped learning culture in the classroom. This research is a qualitative study based on grounded theory. The research field of this study is the fifth and sixth grades of elementary schools in the city of Neishabur in the academic year of 1395-96 (2016-2017). The main data collection instrument is semi-structured interview, and the participants are five elementary teachers who implemented the Flipped Learning method. Collected data was analyzed by Strauss and Corbin coding method, and was validated via Goba and Lincoln quadratic criteria. The results showed that in order to create a learning culture in Flipped way, we should consider factors such as teacher's full mastery, students' motivation, teacher's belief in the ability to do work, school and management incentive policies, resources and facilities needed, school encouragement, family awareness, classroom dynamics, teacher's belief in the effectiveness of Flipped learning, teacher's belief in student knowledge, teacher's up-to-date information, traditional frameworks and laws, cultural preconceptions covert in the role of teacher and the interest in being driven by the teacher.

Keywords: Teacher, classroom, Flipped learning, Grounded Theory

1. Faculty member, Department of Educational Management, University of Kharazmi, Tehran, Iran
2. Ph.D Student of Educational Management, Department of Educational Management, University of Kharazmi, Tehran, Iran

*Corresponding Author, Email:ahmadiarezoo10@gmail.com

چکیده

فرهنگ از مهم‌ترین و پرکاربردترین مفاهیم در علوم اجتماعی است. کسب چنین رتبه و جایگاهی در نظر و عمل، مرهون تجارب متعدد در دوره جدید جهت شناسایی متغیرهای کلیدی در تحولات جوامع انسانی می‌باشد. از کارکردهای متفاوت فرهنگ می‌توان به نقش آن در کلاس درس اشاره کرد، به‌ویژه در ضمن یادگیری به شیوه‌های جدید از جمله یادگیری به شیوه معکوس که در این پژوهش مورد بررسی قرار گرفته است. به عبارتی هدف اصلی پژوهش حاضر بررسی ایجاد یادگیری معکوس در کلاس درس است. روش این پژوهش از نوع کیفی با استفاده از نظریه زمینه‌ای است. میدان تحقیق، مدارس ابتدایی در پایه‌های پنجم و ششم شهرستان نیشابور در سال تحصیلی ۹۵-۹۶ است. ابزار اصلی تحقیق حاضر، مصاحبه نیمه‌ساختار یافته است و مشارکت‌کنندگان شامل پنج نفر از معلمان هستند که روش یادگیری معکوس را اجرا کرده‌اند. داده‌های گردآوری شده از طریق روش کدگذاری استراوس و کوربین تحلیل شدند و برای اعتباریابی یافته‌ها از معیارهای چهارگانه گابا و لینکلن استفاده شد. نتایج نشان داد برای ایجاد یادگیری به شیوه معکوس باید به عواملی از جمله تسلط کامل معلم، انگیزه‌دهی به دانش‌آموز، باور معلم نسبت به توانایی انجام کار، سیاست‌های تشویقی مدرسه و اداره، منابع و امکانات مورد نیاز، مشوق بودن مدرسه، آگاهی بخشی به خانواده‌ها، پویایی کلاس درس، باور معلم به اثربخشی یادگیری به شیوه معکوس، باور معلم نسبت به دانش‌آموز، به‌روز بودن اطلاعات معلم، خارج شدن از چهارچوب‌ها و قوانین سنتی، پیش‌فرض‌های فرهنگی نهفته در مورد نقش معلم و علاقه به هدایت‌شدن توسط معلم توجه کرد.

واژه‌های کلیدی: معلم، کلاس درس، یادگیری معکوس، نظریه زمینه‌ای

۱. عضو هیئت علمی، گروه مدیریت آموزشی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران
۲. دانشجوی دکتری مدیریت آموزشی، گروه مدیریت آموزشی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران
* نویسنده مسئول:

مقدمه

فرهنگ، نامرئی‌ترین و آشکارترین بخش زندگی انسان است. نامرئی بودن آن از این جهت است که یک مقوله درونی است و با نظام ارزشی نهادینه شده در وجود آدمی ارتباط تنگاتنگ دارد. می‌توان گفت که ارزش‌ها، درونی‌ترین و مبنایی‌ترین عنصر فرهنگ را تشکیل می‌دهند و همه رفتارها و حالات فرد و جامعه از آن‌ها نشأت می‌گیرد. فرهنگ در هر جامعه به مثابه روح در پیکر است که موجب حیات و بقای جامعه می‌شود. در یک جامعه، نمود و جایگاه خاص برای فرهنگ نمی‌توان تعیین کرد، بلکه باید گفت که فرهنگ در همه اجزا و عناصر زندگی اجتماعی، ساری و جاری است که آدمی ارزش و مقام خود را باز می‌یابد و برای انتخاب‌های خود در هنگام روبه‌رو شدن با موقعیت‌های مختلف توجه لازم پیدا کند (منافی شرف‌آباد و زمانی، ۱۳۹۱). به نظر محققان مطالعات فرهنگی در برنامه‌درسی، مفهوم تعلیم و تربیت به منزله مجموعه مهارت‌های خنثی و بدون آثار جانبی، مردود است و این بحث را مطرح می‌کنند که تعلیم و تربیت، عملی فرهنگی است و فقط با ملاحظه تاریخ، سیاست، قدرت و فرهنگ، قابل فهم است. با عنایت به تأثیر و تأثر برنامه درسی و فرهنگ، می‌توان گفت که با در نظر داشتن فرهنگ در ابعاد مختلف آموزشی، طراحی، تدوین و اجرای برنامه‌های درسی می‌توان به غنی‌سازی هر چه بیشتر فرهنگ نیز پرداخت (محبی‌امین و ربیعی، ۱۳۹۴). در این بین تقسیم‌بندی‌های زیاد و متنوعی در مورد ماهیت، موضوعات و کارکردهای فرهنگ وجود دارد؛ از جمله، فرهنگ سازمانی، فرهنگ آکادمیک، فرهنگ قومی-قبیله‌ای، فرهنگ مهندسی و موارد زیاد دیگری که یکی از آن‌ها فرهنگ کلاس درس است.

با استفاده از آموزش مناسب و توجه بیشتر به روش عمل مدارس، خواهیم دید که با وجود تفاوت‌های بسیار اندک در ساختار و شکل مدارس و نیز یکسان بودن مواد و کتب درسی، تفاوت‌های زیادی بین مدارس و سطح درسی و نتایج دانش‌آموزان آن‌ها وجود دارد. با اندکی تأمل می‌توان فهمید که عاملی دیگری وجود دارد که موجب می‌شود سطح درسی، حال و هوای مدرسه و روابط بین فردی در مدارس مختلف، متفاوت باشد. در سال‌های اخیر تحقیقاتی انجام شده است که تأثیر برخی ابعاد غیردرسی را بر رشد جنبه‌های آموزشی و شخصیتی دانش‌آموزان اثبات نموده است. اموری همچون رابطه بین فردی دانش‌آموزان، رابطه میان آن‌ها و معلمان و مدیران، وضعیت اقتصادی-اجتماعی و بسیاری مسائل دیگر در تحصیل و موفقیت دانش‌آموزان بسیار مؤثرند. بدون تردید، مدیران و معلمان پیش از هر عامل دیگر در به وجود آوردن جو و فرهنگ مناسب در مدرسه و کلاس مؤثرند و رشد همه جانبه شخصیت دانش‌آموزان وابسته به این امر در مدرسه است (میرزایی، ۱۳۹۱). از این رو مدیران و معلمان می‌توانند با تنظیم برنامه درسی، سازماندهی مراحل کار و منابع، سازماندهی محیط به منظور بالابردن کارایی، نظارت بر پیشرفت دانش‌آموزان را بالا ببرند. فن معلمی، هنری است ظریف و حساس که با کمترین لغزش و خطا خسارت جبران‌ناپذیری بر شخصیت فراگیر وارد نموده و قطعاً هرگونه رفتار صحیح و سنجیده موجب

آینده‌ای درخشان برای فرد خواهد شد. یک معلم باید به‌گونه‌ای رفتار کند که اولاً ارتباط عاطفی و معنوی محبت‌آمیزی با دانش‌آموزان داشته باشد و ثانیاً مدیریت و کنترل کلاس را به نحو شایسته انجام دهد، زیرا جو و فرهنگ کلاس از منظری تحت تأثیر معلم است، همین‌طور معلم باید در مقابل رفتارهای نامطلوب فراگیران از جمله خستگی از درس و استقلال طلبی در برابر معلم و احیاناً بی‌توجهی به مقررات کلاس، تصمیم درست و شایسته‌ای را اتخاذ کند؛ زیرا معلمان می‌توانند در شکل‌گیری شخصیت دانش‌آموزان دخیل باشند و به عبارتی دیگر معلم می‌تواند رفتارهای دانش‌آموز در کلاس را کنترل نماید (سرکشتی، ۱۳۹۱). از طرفی دیگر، دانش‌آموزان با توجه به زمینه فرهنگی و ویژگی‌های شخصیتی و تربیتی خود از کلاس و اعضای آن انتظاراتی دارند. آن‌ها انتظار دارند که به خودآموزی و یادگیری ترغیب شده، ارزشیابی، انعکاسی از تلاش‌هایشان بوده و از ابتدا بدانند که چگونه ارزشیابی خواهند شد (صابریان، حاجی‌آقاجانی، غفاری و قربانی، ۱۳۸۶). کلاس درس سازمانی است متشکل از معلم و دانش‌آموز که هر یک مجموعه‌ای از صفات منحصر به فرد؛ همچون احساسات، ارزش‌ها، نیازها و انگیزه‌ها را با خود به کلاس می‌آورند (هوی و میسکل، ۱۳۹۳). این خصوصیات شخصی و پاره فرهنگ‌ها، بر یکدیگر تأثیر گذاشته و فرهنگ جدیدی را به وجود می‌آورد. باید دانست که هویت، شخصیت و رفتار افراد می‌تواند به مرور تحت تأثیر فرهنگ سازمان قرار گیرد که منتج به ماشینی شدن، عدم رضایت و انزجار و یا خلاق شدن آن‌ها گردد (شیرکوند، ۱۳۸۰). اکنون آموزش از انتقال صرف اطلاعات به یادگیران و آموزش اندیشه‌ها به سوی شیوه‌های حل مسئله، پرورش خلاقیت، بنیة پروری و آموزش چگونه اندیشیدن، سوق داده شده است (صابریان و سالمی، ۱۳۸۳). فرهنگ جدید نیاز به تغییر الگوهای موجود بین دانش‌آموز و معلم دارد. دانش‌آموز باید احساس مسئولیت بیش‌تری داشته و معلم نیز باید شیوه‌های آموزشی را تغییر دهد. در حالی که هنوز برخی از معلمان براساس زمینه فرهنگی، شخصیت و طرز تفکر خود، کلاس را اداره می‌نمایند اما برخی از معلمان به تبادل اطلاعات و بخصوص نقش فعال دانش‌آموز در کلاس، تأکید دارند؛ از این رو روش‌های جدیدی از جمله روش رویکرد کلاس معکوس^۱ مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ فناوری کلاس معکوس بر فرایندهای آموزشی دلالت دارد که در آن دانش‌آموزان در کلاس‌های چهره به چهره حضور دارند، آن‌ها قبلاً مقداری از دانش نظری موضوعی را که قرار است در کلاس بحث شود، دریافت کرده‌اند. این روش، تعامل را مؤثرتر و مفیدتر می‌سازد؛ زیرا دانش‌آموزان در پرسیدن سؤالات، احساس راحت‌تر و اطمینان بیش‌تری دارند و درباره موضوع با معلم و همکلاسی‌هایشان بحث و گفتگو می‌کنند (سولوژینکو و اوپسا، ۲۰۱۵).

یکی از ساده‌ترین تعاریف برای رویکرد کلاس معکوس این است که فرم و قالب سخنرانی استاندارد داخل کلاسی با فرصت‌هایی برای دانش‌آموزان برای مرور، بحث و اکتشاف مسیر با کمک

1. Flipped Classroom Approach (FCA)

2. Evseeva & Solozhenko

مربی در کلاس، جایگزین شود (هاگس^۱، ۲۰۱۲). کلاس درس معکوس، مدلی آموزشی است که در آن، سخنرانی و تکالیف منزل به عنوان عناصر اصلی آموزش جایشان عوض می‌شود (جانسون^۲، ۲۰۱۳؛ انفیلد^۳، ۲۰۱۳؛ برگمن و سمز^۴، ۲۰۱۲). همچنین برت^۵ (۲۰۱۲) کلاس معکوس را به عنوان روشی برای فراهم کردن اطلاعات خارج از کلاس از طریق دیدن سخنرانی‌های ضبط شده یا گوش کردن با پادکست‌ها و کامل کردن تکالیف دانش‌آموز در کلاس، حل مسائل با کمک همکلاسی‌ها و استاد، و به کار بردن دانش جدید برای مفاهیم مختلف، توصیف کرده است. تعریف عملیاتی رویکرد کلاس معکوس در یک مطالعه تعلیم و تربیت دیگر شامل یادگیری مشارکتی، فعال، مسئله محور، همیاری، کشف و توسعه مهارت درون کلاسی و ویدئوهای ضبط شده سخنرانی‌هایی است که برای دانش‌آموزان، خارج از زمان کلاسی در دسترس هستند (کاویانی، مصطفایی و خاکره، ۱۳۹۴). آموزش رویکرد کلاس معکوس با مربیانی آغاز و تمرین شد که می‌خواستند تا دانش‌آموزان را بیشتر در فرایندهای یادگیری درگیر سازند (واگن^۶، ۲۰۱۴). ایده یادگیری معکوس در سال ۲۰۰۷ توسط جاناتان برگمن و ارون سمز جرقه خورد، جاناتان برگمن معلمی است که در گذشته، کلاس معلم‌محور را دوست داشت، اما زمانی که دید چگونه دانش‌آموزانش با معکوس کردن آموزش، درگیر فرایند یادگیری شده‌اند، آن روش را رها کرد. یادگیری معکوس به او امکان داد تا دانش‌آموزانش را بهتر بشناسد و دلیل معلم شدنش را به یاد آورد. او یکی از پیشگامان جنبش یادگیری معکوس است (فرحمند، ۱۳۹۵). این رویکرد، تعامل بین دانش‌آموزان و معلمان را افزایش می‌دهد. پرورش یک کلاس دانش‌آموز محور، مبتنی بر تجارب شخصی، به تلاش و کوشش دانش‌آموزان کمک می‌کند؛ مفاهیم درسی را در قالب قطعه‌های کوتاه ارائه می‌دهد؛ و مشکلات مدیریت کلاس را کاهش می‌دهد (پاپادوپولوس و رومن^۷، ۲۰۱۰).

از آنجا که فرهنگ‌های مختلف، هنجارها، ارزش‌ها و انتظارات متفاوتی دارند و این تفاوت‌های فرهنگی تأثیر عمیقی بر فعالیت‌های آموزشی دارند، گرایش‌های فرهنگی و ارزش‌ها بر روی چگونگی فرایند تدریس و یادگیری مؤثرند و ایده‌های ذی‌نفعان را درباره فعالیت‌های آموزشی شکل می‌دهند (هو، هولمس و کوپر^۸، ۲۰۰۴). همچنین شناخت ادراکات و احساسات دانش‌آموزان نسبت به فرهنگ و روابط اعضای کلاس، چه برای برنامه‌ریزی، سازماندهی و چه برای دگرگونی و تغییرات مثبت که لازمه پویایی کلاس می‌باشد، دارای اهمیت است. با توجه به اهمیت وجود فرهنگ کلاسی مناسب در یادگیری دانش‌آموزان و همین‌طور جدید بودن روش معکوس، ارائه پژوهشی در این

1. Hughes
2. Johnson
3. Enfield
4. Bergmann & Sams
5. Berrett
6. Voughn
7. Papadopoulos & Roman
8. Ho & Holmes & Cooper

زمینه به منظور بررسی جنبه‌های مختلف آن ضروری است. از این رو بهره‌گیری از روش‌های متفاوت یادگیری به ویژه یادگیری معکوس نیازمند فرهنگ خاصی در یادگیری و آموزش است. پژوهش‌های متعددی در این خصوص صورت گرفته است که نشان می‌دهند فرهنگ یادگیری در کشورهایمانند کانادا، آمریکا، استرالیا و اغلب کشورهای اروپایی غالباً متمرکز بر توجه به علائق فردی، خودارزیایی، نقادی، مشارکت در بحث‌ها، ارتباط آسان ولی کوتاه‌مدت با دیگران و خودراهبری است؛ اما در مقابل، فرهنگ یادگیری در فرهنگ چینی، مالزیایی، هندی، سعودی و ایرانی با توجه به فرهنگ جمع‌گرایانه و پذیرش فاصله قدرت در یادگیری شرایط خاصی دارند؛ یعنی در بحث‌ها و فعالیت‌های مشارکتی شرکت نمی‌کنند و حفظ طوطی‌وار را ترجیح می‌دهند و از طرح سوال، شرکت در گفت و گو و طرح بحث‌های انتقادی پرهیز می‌کنند. به‌طور کلی فرهنگ یادگیری در این کشورها بیشتر معلم‌محور و ماهیت انتقالی دارد تا ساختنی (برادلی^۱، ۱۹۸۴؛ بلرد و کلنچی^۲، ۱۹۹۱؛ سیمولاز^۳، ۱۹۸۷، به نقل از سراجی، ۱۳۹۱؛ رابینسون^۴، ۱۹۹۹؛ وانگ^۵، ۲۰۰۶؛ تاپاسن، اسمیت و وایت^۶، ۲۰۰۹؛ دونی و همکاران^۷، ۲۰۰۵ و اوزونر^۸، ۲۰۰۹). همچنین عطاران و همکاران (۱۳۹۰) (۱۳۹۰) در پژوهش خود نشان دادند که فرهنگ یادگیری در ایران غالباً معلم‌محور است تا یادگیرنده‌محور، و محتوا‌محور است تا فعالیت‌محور، و نمره‌محور است تا یادگیری‌محور، و بر حفظ و انتقال مطالب تأکید می‌شود تا ساخت و تولید دانش، و در نهایت نتیجه‌محور است تا فرایندمحور. سرکارانی (۱۳۸۷) در پژوهش خود با مقایسه فرهنگ یادگیری ژاپن و ایران می‌نویسد آموزش در ژاپن اغلب فرایندمحور، مشارکتی، تحلیلی و نقادانه است. در این فرهنگ، دانش‌آموزان خود در جست و جوی دانش هستند و به فعالیت‌های گروهی و مشارکتی سوق داده می‌شوند و طی کردن فرایند حل مسئله بیش از نتیجه آن، مهم شمرده می‌شود. در فرهنگ یادگیری ایران غالباً نتیجه بر فرایند و رقابت بر مشارکت ترجیح داده می‌شود و پاسخ مسئله بسیار مهم‌تر از راه‌حل آن تلقی می‌گردد. می‌توان گفت شاید این فرهنگ یادگیری در ایران به دلیل مجموعه‌ای از باورها، هنجارها، ارزش‌ها و نگرش‌هایی است که معلمان و کادر آموزشی و والدین به فرایند یاددهی-یادگیری دارند. برخی از ویژگی‌های فرهنگی موجود در نظام تعلیم و تربیت به دلیل سنتی بودن، معلم‌محوری و داشتن انگاره‌های قدیمی نسبت به روش‌های تدریس؛ به کارگیری معلمان به روش یادگیری معکوس یا به‌طور کلی به کارگیری روش‌های نوین را به چالش می‌کشند و با دشواری‌هایی روبرو می‌سازند. بنابراین لازم است این ویژگی‌های فرهنگ-وابسته شناسایی شود، زیرا بدون شناخت پیش‌فرض‌های فرهنگی امکان تغییر آن وجود ندارد و از طرفی فرهنگ بر به کارگیری و استفاده از شیوه‌های مختلف

1. Bradley
2. Blard and Clenchey
3. Simolase
4. Robinson
5. Wang
6. Tapanes, Smith & White
7. Downey at all
8. Uzuner

یادگیری به‌ویژه یادگیری معکوس مؤثر است. به همین جهت، در تحقیق حاضر پژوهشگر قصد دارد تا نقش عوامل و ویژگی‌های فرهنگی مؤثر بر یادگیری معکوس را شناسایی کند. هدف اصلی این پژوهش، شناسایی آن دسته از خصوصیات فرهنگی است که در ایجاد فضای یادگیری معکوس در کلاس درس نقش دارند.

روش‌شناسی

روش اصلی این پژوهش نظریه زمینه‌ای^۱ است. نظریه زمینه‌ای، شیوه‌ای از پژوهش‌های کیفی است که با استفاده از آن از یک دسته داده‌ها نظریه‌ای تکوین می‌یابد؛ به طوری که این نظریه در سطحی وسیع، یک فرایند عمل یا تعادل را تبیین می‌کند (بازرگان، ۱۳۸۷). برای فهم فرهنگ یادگیری به روش معکوس در آموزش و پرورش، پنج معلم که از این روش استفاده کرده‌اند، نمونه پژوهش بودند. از آنجا که در پژوهش حاضر از روش پژوهش کیفی استفاده شده است برای تعیین شرکت‌کنندگان در پژوهش از نمونه‌گیری گلوله برفی بهره گرفته شد، نخست، معلمانی که از این روش استفاده کرده بودند آن را به همکاران خود معرفی کرده و آن‌ها نیز به دیگر همکاران خود این روش را پیشنهاد داده و به این ترتیب، پنج نفر از معلمانی که از این روش استفاده کرده بودند، شناسایی و در این پژوهش شرکت داده شدند؛ مشخصات این معلمان در جدول ۱ ارائه شده است. لازم به ذکر است معلم اولی که در این پژوهش، دیگر همکاران خود را معرفی کرده است، در پژوهشی همین محقق به عنوان مورد آزمایشی، یادگیری به روش معکوس را از طریق پروتکل‌های طراحی شده روی دانش‌آموزان کلاسش پیاده کرده است و نتیجه مثبتی حاصل نموده است؛ به گفته خود معلم پس از آن در کلاسش به شیوه معکوس، دیگر دروس را با دانش‌آموزان کار کرده است. این پنج معلم از معلمان در مقطع ابتدایی از این شیوه استفاده کردند و مورد مطالعه قرار گرفتند. لازم به ذکر است که این آموزگاران از معلمان جوان و پیرانگیزه و با سابقه خدمت بالای ۸ سال بوده و در پیاده‌سازی روش‌های جدید در کلاس‌شان همواره پیش‌قدم بوده‌اند.

جدول (۱) مشخصات مشارکت‌کنندگان

مدرک تحصیلی	جنسیت	مقطع ابتدایی پایه	سابقه تدریس	رشته	مشارکت‌کنندگان
فوق لیسانس	مؤنث	ششم	۸ سال	علوم تربیتی	۱
فوق لیسانس	مؤنث	ششم	۸ سال	علوم تربیتی	۲
لیسانس	مؤنث	ششم	۹ سال	ریاضی	۳
لیسانس	مؤنث	پنجم	۱۰ سال	آموزش ابتدایی	۴
لیسانس	مؤنث	پنجم	۱۰ سال	آموزش ابتدایی	۵

1. grounded theory

با استفاده از مصاحبه نیمه‌ساختاریافته، نظر افراد و داده‌های مورد نیاز گردآوری شدند. در ابتدای مصاحبه، توضیحات کلی در مورد پژوهش و هدف آن به مصاحبه‌شونده ارائه و سپس مصاحبه آغاز می‌شد. در حین مصاحبه، افراد، سؤال‌ها و یا ابهام‌های احتمالی خود را در مورد سؤال‌های مصاحبه و منظور دقیق پژوهشگر مطرح و پژوهشگر هدایت‌های لازم را جهت رفع ابهام ارائه می‌نمود و مصاحبه ادامه پیدا می‌کرد. مدت زمان هر مصاحبه بین ۴۰ الی ۶۰ دقیقه بود و مصاحبه‌ها یادداشت برداری و ضبط می‌شدند تا بعداً پیاده‌سازی صورت گیرد. مرحله بعد از اتمام مصاحبه‌ها مرحله کدگذاری بود. برای تحلیل داده‌ها در این پژوهش از روش کدگذاری استراوس و کوربین استفاده شد؛ در این شیوه از سه روش کدگذاری باز، کدگذاری محوری و کدگذاری گزینشی استفاده شد. در مرحله کدگذاری باز (مفاهیم اولیه) کدها بدون در نظر گرفتن روابط بین آن‌ها و فقط به عنوان مفهوم‌ها و یا گزاره‌های مفهومی (که برجسب ذهنی جداگانه به وقایع و پدیده‌ها است) استخراج می‌گردند؛ در مرحله کدگذاری محوری، مقولات عمده همراه با مقوله اصلی استخراج می‌شوند. مقوله اصلی باید به گونه‌ای باشد که دیگر مقولات را نیز پوشش دهد، به عبارتی مقولات عمده را در برگیرد. در مرحله کدگذاری گزینشی که همراه با بررسی دقیق داده‌ها و کدگذاری دو مرحله قبلی است، پژوهشگر در عمق داده‌ها به تحلیل می‌پردازد و آن‌ها را در قالب نظریه‌ای ارائه می‌دهد. در این فرایند، پژوهشگر پس از تعیین مقوله محوری یا هسته، سایر مقوله‌های نزدیک به مقوله محوری را در قالب یک الگوی پارادایمی ترسیم می‌کند. این الگو دارای سه بعد اصلی شامل شرایط، تعاملات، فرایندها و پیامدهاست که بعد شرایط آن را می‌توان در قالب سه وجه شرایط علی، زمینه‌ای و شرایط مداخله‌ای در نظر گرفت (استراوس و کوربین^۱، ۲۰۰۸).

روایی مصاحبه براساس چهار معیار لینکن و گوبا^۲ (۱۹۸۵) صورت گرفت. این چهار معیار شامل قابلیت اعتبار^۳، قابلیت اتکا^۴، قابلیت انتقال^۵ و قابلیت تایید^۶ بودند. بدین منظور پس از انجام هر مصاحبه، متن آن مکتوب می‌شد و به همراه تحلیلی از مصاحبه در اختیار فرد مصاحبه‌شونده قرار می‌گرفت تا از صحت اطلاعات به دست آمده از مصاحبه اطمینان حاصل شود. همچنین از آنجا که ممکن است ادراکات شخصی پژوهشگر در فرایند پژوهش تأثیر گذارد، در این پژوهش سعی شد تمام جزئیات پژوهش از نمونه‌گیری تا فرایند جمع‌آوری و تحلیل داده‌ها و یافته‌ها کاملاً شرح داده شود.

از آنجا که در مصاحبه پژوهشگر خود ابزار اصلی تحقیق است، بنابراین پژوهش هرگز نمی‌تواند عیناً تکرار شود و همان نتیجه را به دست دهد. اگر چه مطالعه انجام شده می‌تواند به وسیله دیگر

1. Straus & Corbin
2. Lincoln & Guba
3. credibility
4. dependability
5. transferability
6. confirmability

پژوهشگران تکرار شود، اما تجدید و تکرار دقیق آن به علت یکتایی و چهارچوب زمانی، تقریباً ناممکن بوده و بسیار بعید است، همان نتایج اولیه را به دست دهد، حتی اگر در شرایط مشابه اجرا شود (هومن، ۱۳۸۹).

در مجموع، در مرحله کدگذاری باز/آزاد، تعداد ۱۹۵ مفهوم اولیه و ۵۱ مقوله استخراج شد. در مرحله دوم، یعنی کدگذاری محوری، الگوی پارادایمی پژوهش برای تبیین مقوله‌های حاصل به کار گرفته شد و ۱۴ مقوله کلی تر انتخاب شد. در مرحله کدگذاری گزینشی نیز یک مقوله اصلی به مثابه محور تحلیل داده‌ها شناسایی شد.

یافته‌ها

همان‌گونه که بیان شد هدف این پژوهش شناخت ایجاد یادگیری به روش معکوس در کلاس درس و واکاوی باورهای معلمان به منظور ارائه یک نظریه زمینه‌ای بود. یافته‌های پژوهش در شکل (۱) نمایش داده شده است که شامل چهارده مقوله محوری و یک مقوله اصلی است. هر یک از چهارده مقوله محوری در ادامه توصیف می‌شود.

۱- تسلط کامل معلم

معلمان اذعان داشتند در ابتدا که با این روش کار می‌کردند با مشکلات بسیاری از جمله نبود منابع کافی همچون فیلم کوتاه، و بوروشور آموزشی که در اختیار دانش‌آموز قرار دهند، مواجه بودند. از طرفی تسلط کافی برای اجرای این روش نداشتند. معلم شماره (۲) بیان کرد: «در ابتدای شروع کار هم برای ما و هم دانش‌آموزان بسیار سخت بود که خودمان را با این روش وفق دهیم؛ اما کم‌کم با پیگیری و طی شدن جلسات متعدد و برقراری ارتباط بیشتر با دانش‌آموزان و انگیزه بخشی به آن‌ها شیوه کار تغییر کرد. همچنین با پیدا کردن منابع مختلف از جمله فیلم آموزشی و کتاب‌های کمک درسی و توضیحاتی ابتدایی و تکمیلی که به دانش‌آموزان می‌دادم، باعث می‌شد ارتباط مثبتی بین من و دانش‌آموزان پیدا شود و بتوانم با تسلط درس را به این شیوه اعمال کنم».

معلم شماره (۵) بیان کرد: «در همان ابتدا که شروع به یادگیری درس علوم به شیوه معکوس کردم همه چیز از دستم خارج شده بود و نمی‌دانستم دقیقاً باید چگونه کلاس را مدیریت کنم. از همکارانم که این شیوه را استفاده کرده بودند، کمک خواستم و مطالعاتی در این زمینه انجام دادم. کم‌کم متوجه شدم باید روال کار به چه صورت باشد. اگر آموزش و پرورش تدبیری در این خصوص انجام دهد مثلاً کلاس‌های آشنایی با این شیوه را برگزار کند و از اساتید و همکارانی که تجربه دارند استفاده کند قطعاً این روش بازدهی بالایی خواهد داشت».

معلم شماره (۳) بیان کرد: «برای یادگیری به این شیوه لازم است که معلم تسلط کامل به این روش داشته باشد تا بتواند شیوه کار را به دانش‌آموزان انتقال دهد تا دانش‌آموز با آگاهی و اشتیاقی

در مسیر آموزش همراه با معلم باشد و هر لحظه در حین آموزش انگیزه‌ی بیشتری برای کار داشته باشد».

۲- انگیزه‌دهی به دانش‌آموز

معلم شماره (۱) بیان کرد: «دانش‌آموزان ما سرشار از انرژی هستند، ذهن‌های آن‌ها آماده است تا اطلاعات را به خوبی تجزیه و تحلیل کنند و ذهن‌های جست‌وجوگری دارند. از این رو معلم باید بتواند با شناختی که از تک تک دانش‌آموزانش دارد، آن‌ها را به بهترین نحو هدایت و راهنمایی کند. از طرفی برای این‌که دانش‌آموزان قرار است، فرایند یادگیری را تا حدودی تنهایی طی کنند، همچنین بیشتر در جریان یادگیری به شیوه معکوس قرار بگیرند، باید انگیزه کافی داشته باشند؛ اینجاست که برای این کار معلم باید پرسش‌های خلاقانه‌ای طرح کند تا بتواند از این طریق دانش‌آموزان را به کنکاش و پیدا کردن جواب سؤالات ترغیب کند و بهتر است که این سؤالات با زندگی روزمره آن‌ها در ارتباط باشد. معلم می‌تواند از دانش‌آموزان بخواهد گروه‌های کلاسی تشکیل دهند و در ساعات خارج از مدرسه باهم به دنبال پاسخ سؤالات باشند. همچنین تشویق‌های کلامی و غیرکلامی مانند نمره تشویقی برای آن‌ها در نظر بگیرد یا رسیدگی به دانش‌آموزان در طی حل تمرین‌های کلاسی و امتیاز قائل شدن برای دانش‌آموزان فعال، همراهی دانش‌آموزان و اشتیاق آموزگار در تمامی مراحل تدریس بسیار مهم است، زیرا این اشتیاق به دانش‌آموز منتقل شده و باعث انگیزه بیشتر آن‌ها خواهد شد. همچنین بهترین کار برای انگیزه‌بخشی بیشتر دانش‌آموزان، ارائه بازخوردها و نتایج در هر مرحله از تدریس و تکمیل یافته‌ها و صحبت‌های آنها است».

۳- تأمین منابع و امکانات مورد نیاز

معلم شماره (۴) بیان کرد: «استفاده از این روش در مناطق محروم با سختی‌ها و دشواری‌هایی روبه‌رو است از جمله کمبود منابع کتابخانه‌ای، عدم دسترسی به سایت و فیلم‌های آموزشی، و نبود دستگاه‌های ارائه فیلم و پاورپوینت باعث می‌شود که این روش کارایی چندانی نداشته باشد؛ از طرفی دانش‌آموزان درگیر کارهای خانه هستند و باید در خانه کمک حال والدین خود باشند و کمتر می‌توانند به درس بپردازند، با وجود این‌که واقعاً علاقمند به درس هستند. باید شرایطی مهیا شود تا این دانش‌آموزان بتوانند استعدادهایشان را شکوفا کنند». معلم شماره (۳) بیان کرد «اگر مدرسه بتواند امکانات آموزشی اعم از کتاب‌های مرتبط با موضوعات درسی، دسترسی به سایت‌های آموزشی، فیلم‌های درسی و ... را فراهم کند، بسیار کمک‌کننده و تسهیل‌کننده امر یادگیری به روش معکوس خواهد بود. ما با وجود نبود منابع و کتاب‌های مرتبط تنها با شوق و صف‌ناپذیر بچه‌ها و انگیزه‌ای که در ایشان ایجاد شده بود، توانستیم از عهده تدریس به این روش برآییم».

۴- مشوق بودن مدرسه

معلم شماره (۳) بیان کرد: «مدرسه می‌تواند مشوق بسیار خوبی در امر جا انداختن یادگیری به روش معکوس به معلمان باشد و آن‌ها را در این کار تشویق کند. مدرسه می‌تواند نقش مشوق معلم را به

جهت استفاده از روش‌های برتر و نوین داشته باشد تا معلم هم به ادامه کار امیدوار و با انگیزه حرکت کند». معلم شماره یک نیز اذعان داشت «در استفاده از این روش اگر مدرسه در دادن منابع درست و صحیح و آگاهی بخشیدن به دانش‌آموز همراهی کند، بسیار تسهیل کننده خواهد بود».

۵- آگاهی بخشی به خانواده‌ها

معلمان بیان کردند با توجه به این که خانواده‌ها دغدغه‌های خودشان را دارند، نمی‌توانند در خانه به فرزندانشان در یاددهی دروس کمک کنند و وقت اندکی برای این کار دارند. از این رو به ما معلمین غر می‌زنند که شما در مدرسه تمام درس را به دانش‌آموز یاد بدهید تا مجبور نباشد در خانه وقت بقیه را بگیرد. معلم شماره (۳) بیان کرد: «بهترین کار این است که وزارت آموزش و پرورش از رسانه‌ها بخواهد تا در زمینه یادگیری به روش معکوس به خانواده‌ها اطلاع رسانی کند و همین‌طور خانواده‌ها مشوقی باشند برای فرزندانشان؛ اگر سؤالی از آن‌ها می‌پرسند با آرامش فرزندان خود را به سمت مسیر درست هدایت و راهنمایی کنند، از این طریق خانواده‌ها نیز می‌توانند تسهیل‌کننده یادگیری به طریق روش معکوس باشند».

۶- باور معلم به یادگیری به روش معکوس

معلم شماره (۴) بیان کرد: «تنها مسئله، باور معلم در استفاده از روش جدید است؛ چون بیشتر همکاران در پذیرش همین باور، دچار مشکل هستند. علتش هم فضای سنتی مدارس و کلاس‌ها و انتظارات پایین برای کار به روش جدید است». معلم شماره (۳) نیز بیان کرد: «معلمی که روش را به خوبی می‌داند و آن را پذیرفته و در انتقال روش کار به دانش‌آموز به درستی عمل می‌کند، صددرصد بازخورد یادگیری دانش‌آموز را دارد، اما متأسفانه هیچ تشویق و تأکیدی برای استفاده از روش‌های جدید یادگیری نداریم، اگر هم کاری انجام می‌شود فرمالیته و از روی اجبار است و گاهی معلمان مشتاق و جوان و با انگیزه حرفی برای گفتن دارند و از این روش‌ها استقبال می‌کنند». معلم شماره (۲) بیان کرد: «زمانی که معلم به اثربخشی این روش باور داشته باشد خود به خود نتیجه مثبتی را در حین کار مشاهده خواهد کرد».

۷- باور معلم نسبت به توانایی انجام کار

زمانی که معلم قبول دارد که می‌تواند از عهده یادگیری به شیوه معکوس برآید، اولین قدم را برای فضا سازی این الگو در ذهن خود انجام داده است، زیرا باور به توانایی، خودش اولین گام مثبت در رسیدن به اهداف است. معلم شماره (۲) بیان کرد: «در ابتدا من فکر می‌کردم زمان زیادی از وقت کلاس را باید به این کار اختصاص دهم و از طرفی ممکن است دانش‌آموزان با اختلال در یادگیری و ابهام روبه‌رو شوند، همه این‌ها به این خاطر بود که من خودم نمی‌توانستم درونم را از باور به این‌که می‌توانم از عهده این کار برآیم، پر کنم و از درون هنوز نسبت به آمادگی که داشتم دچار شک و تردید بودم. با مطالعه زیاد و با صحبت با همکارم که این شیوه را به من پیشنهاد داد و حتی طرح درس و پروتکل‌هایی از این شیوه را در اختیار من قرار داد، همه این‌ها باعث شد توانایی بیشتری را

در خود حس کنم و با آمادگی و جدیت بیشتری این شیوه را پیاده‌سازی نمایم، خدا را شکر که با گذشت جلساتی متوجه نتیجه مثبت آن شدم».

۸- باور معلم نسبت به دانش آموز

باوری که معلم نسبت به دانش آموز در فرایند یادگیری به روش معکوس دارد، بر نوع کنش آنان در فرایند یادگیری به این شیوه بسیار نقش مهمی دارد. معلمان بیان کردند که دانش‌آموزان بسیار فعال و باهوش هستند و زمانی که در سر کلاس حضور دارند به جز معدودی از آن‌ها که بازیگوش و سر به هوا هستند، مابقی دارای ذهن خلاق و جست‌وجوگری‌اند. به طوری که سؤالات متنوعی از میحث درسی در ذهنشان شکل می‌گیرد و گاهی جواب سؤالاتی را که از آن‌ها می‌پرسیم، خیلی خوب تجزیه و تحلیل می‌کنند. این نشان دهنده باز بودن ذهن دانش‌آموز است و آماده دریافت اطلاعات می‌باشد. چه بهتر که این اطلاعات را خود دانش‌آموز پیدا کند، کنکاش کرده و به دنبال ارائه راه‌حل برای سؤالات مختلف باشد. معلم شماره (۳) بیان کرد: «ما باید این باور را که دانش‌آموز وابسته به معلم است و معلم نقش اصلی را در کلاس ایفا می‌کند، به عبارتی کلاس معلم محوری را با ارائه این روش به سمت دانش‌آموز محوری سوق دهیم و این فرهنگ را به تدریج و کم‌کم در ذهن مردم، خانواده‌ها، معلمان، مدیران و نظام تعلیم و تربیت تزریق کنیم و بهترین راهکار ارائه همین روش‌های جدید یادگیری است».

۹- پویایی کلاس درس

معلم شماره (۴) بیان کرد: «انگیزه و اشتیاق دانش‌آموزان و از طرفی پویایی کلاس و سرعت زیاد یادگیری بچه‌ها و تلاش برای یادگیری در بین همه بچه‌ها، به طوری که دانش‌آموزان ضعیف نیز حرفی برای گفتن داشتند، فرصتی برای اظهارنظر و طرح پرسش‌های خودشان، برای من بسیار جالب و لذت بخش بود». معلم شماره (۱) اذعان داشت: «دروس زیادی را به این شیوه تدریس کردم و هم من و هم دانش‌آموزان راضی بودیم و البته موفق. کلاس درس سرشار بود از انرژی مثبتی که همه دانش‌آموزان به من و کل کلاس وارد می‌کردند؛ این پویایی و نشاط در کلاس درس واقعاً رضایت‌بخش و قابل تحسین بود».

۱۰- به روز بودن اطلاعات معلم

معلم شماره (۴) بیان کرد: «معلمان باید در رابطه با مباحثی که درس می‌دهند علاوه بر این‌که اطلاعات لازم در زمینه موضوع را دارند و کتاب کار معلم را مطالعه کردند، حتماً از آخرین آزمایشات و مطالب علمی جالب و جذاب در زمینه درسی به خصوص مباحث علوم تجربی به روز باشند و علم خودشان را در آن زمینه بالا ببرند».

۱۱- خروج از چهارچوب‌ها و قوانین سنتی

معلمین بیان داشتند که تسلط و آگاهی به روش معکوس بسیار مهم است، اما مهم‌تر از آن این است که بتوانند از بند چارچوب‌های سنتی تدریس خارج شوند و به روش‌های جدید و بازخورد صد در

صدر آن اعتماد کنند. معلم شماره (۵) اعلام کرد: «مشکل ما ذهن بسته ما است و ترس از خروج از سنت‌ها، وگرنه دانش‌آموزان بسیار منعطف و پویا هستند و حتی روش‌های جدید و فعال و پرکار را بیشتر می‌پسندند».

۱۲- سیاست‌های تشویقی مدرسه و اداره

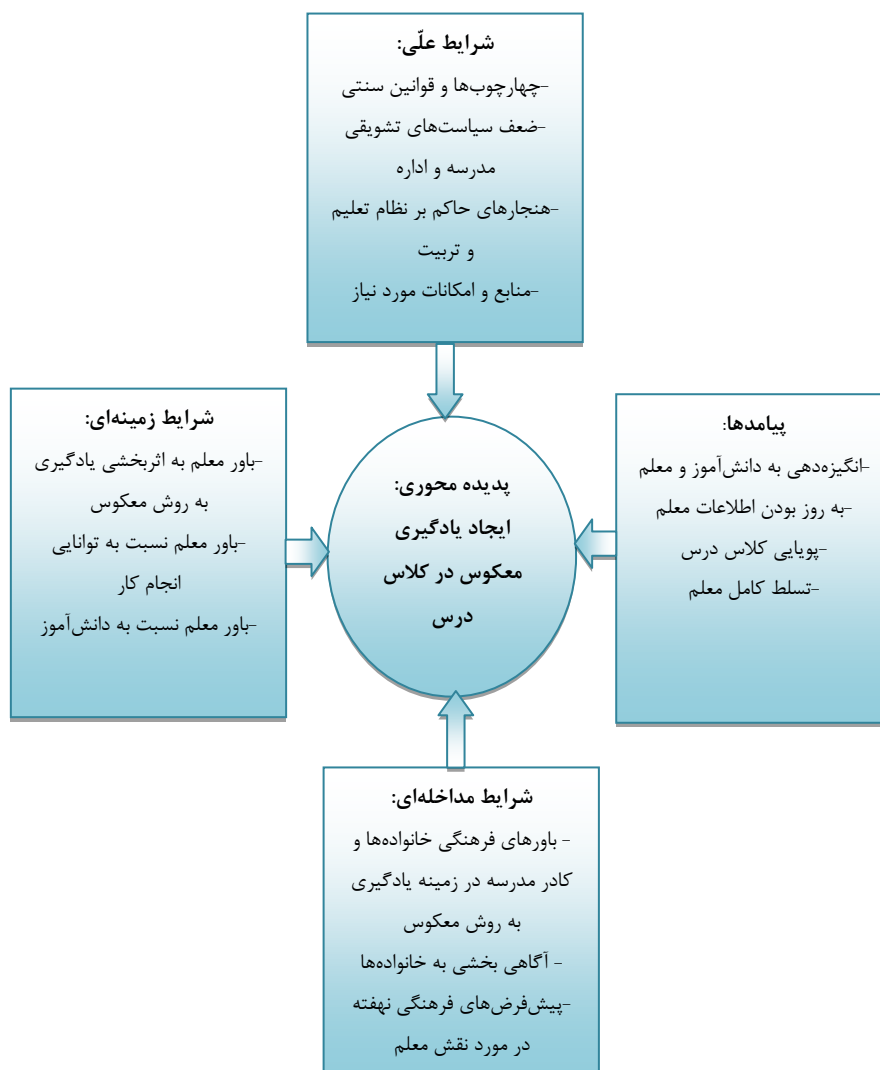
معلم شماره (۳) بیان کرد: «بارها و بارها با همکاران و مدیر مدرسه در رابطه با این روش یادگیری صحبت کردم، اما بی‌نتیجه بود و توجهی نشان ندادند، حتی برای یکی از مسئولین اداره هم توضیح دادم که چه روش‌هایی را در کلاس اجرا می‌کنم، فقط تشکر کردند».

۱۳- کنار زدن پیش‌فرض‌های فرهنگی نهفته در مورد نقش معلم

معلمان بیان کردند: مدارس و خانواده‌ها توقع دارند که معلم نقش اول را در کلاس ایفا کند و تمامی مطالب را به خورد دانش‌آموزان بدهد، بدون آن که ذره‌ای دخل و تصرف در آن ایجاد شود و همچنان پیش‌فرض‌های نهفته در مورد رویکرد معلم-محوری در کلاس و کل نظام آموزشی حاکم است. باید تلاش کرد تا این رویکرد به سمت دانش‌آموز-محوری تغییر کند، وابستگی صرف دانش‌آموز به معلم به تدریج کاهش یابد و فرهنگ یادگیری به شیوه معکوس و دانش‌آموز محوری را ترویج داده شود؛ لازمه این امر نیز آگاهی دادن به معلمان است، چون معلمان می‌توانند با اجرای صحیح و درست روش معکوس، این نوع از یادگیری را که وابسته به فرد دانش‌آموز است، رواج داده و باعث شکل‌گیری پیش‌فرض‌های جدید فرهنگ یادگیری در اذهان ملت و نظام تعلیم و تربیت شوند.

۱۴- پذیرش هدایت‌گری معلم

معلمان بیان کردند: با وجود این که در این روش، دانش‌آموز آزادی زیادی دارد و محوریت بر حول دانش‌آموز می‌چرخد، با این حال آن‌ها دوست دارند توسط معلم مورد راهنمایی و هدایت قرار گیرند و وظایفی که باید انجام دهند به‌طور شفاف و واضح به آن‌ها گفته شود. معلم شماره (۵) اذعان داشت: «زمانی که درس علوم را به دانش‌آموزان به این شیوه می‌گفتم از آن‌ها خواستم تا کتاب‌های مرتبط، فیلم‌ها و انیمیشن‌های آموزشی در زمینه مورد بحث را مطالعه کنند و برای جلسه بعدی با آمادگی بیشتری در کلاس حضور یابند. برخی از دانش‌آموزان گفتند که منظور شما از مطالعه کتاب‌های بیشتر، انیمیشن‌های آموزشی دقیقاً چه چیزهایی است و این که اگر شما آن‌ها را در اختیار ما قرار دهید و تقسیم وظیفه کنید ما بهتر می‌توانیم مواردی که شما گفتید را انجام دهیم و برایتان بیاوریم». از این رو من متوجه شدم که دانش‌آموزان من تمایل دارند که علاوه بر این که آزادی عمل داشته باشند، در عین حال، توسط وظایف مشخص نیز راهنمایی و هدایت شوند و من سعی کردم انیمیشن‌های آموزشی را تهیه کنم، برای دانش‌آموزان به نمایش بگذارم و حتی برخی را در اختیارشان قرار دهم و از آن‌ها خواستم تا دقیق به نکاتی که در فیلم‌ها و انیمیشن‌ها است، توجه کنند و برای کلاس توضیح دهند.



شکل (۱) نظریه زمینه‌ای یادگیری به روش معکوس در کلاس درس

بحث و نتیجه‌گیری

باورهایی که معلمان در زمینه یاددهی-یادگیری به روش معکوس دارند، زمینه‌ساز موفقیت یا شکست آن‌ها در کلاس درس است. اگر معلمی با این باور که روش معکوس می‌تواند دانش‌آموزان را در پربراری آموزشی در درس مورد نظر برساند، قطعاً این باور باعث بروز توانایی‌های معلم در بهتر انجام دادن و هدایت و راهنمایی دانش‌آموز به سمت رسیدن به اهداف آن درس خواهد شد. از طرفی لازم به ذکر است که این باور معلم در موفق شدن یادگیری به شیوه معکوس، حاصل انگیزه

دانش‌آموز و علاقمندی به این روش است که عامل این علاقه‌مندی نیز خود معلم است؛ به عبارتی این دو لازم و ملزوم یکدیگر هستند. از این رو لازم است که معلم، ابتدا توانایی، تسلط و آگاهی کامل و کافی نسبت به این روش داشته باشد، تا بتواند به خوبی در زمینه انگیزه‌دهی و هدایت و راهنمایی دانش‌آموز عمل کند. نکته بسیار مهم این است که این ایده‌آل‌ها در کلاس درس به صورت عملی، ممکن است کمتر به عرصه ظهور برسد، زیرا بافت فرهنگی سنتی تعلیم و تربیت کشورمان، باوری که خانواده‌ها و حتی کادر آموزشی مدرسه نسبت به یادگیری دارند، باور بنیادگرایان در زمینه تعلیم و تربیت، و باوری که معلم در مرکز توجه است و به دانش‌آموزان محتوا را انتقال می‌دهد مانع از انجام این کار می‌شود. در این پژوهش نیز نتایج نشان داد از جمله عوامل علی مانند: چهارچوب‌ها و قوانین سنتی و هنجارهای حاکم بر نظام تربیتی و شرایط مداخله‌ای، همچون پیش‌فرض‌های حاکم بر فرهنگ نهفته در اذهان خانواده‌ها و کادر مدرسه گویای این است که معلم نقش بارزتری در کلاس درس دارد، اما از طرفی معلمان معتقد بودند که دانش‌آموزان علاقه زیادی به جستجوگری و کنکاش دارند، فقط باید به صورت شفاف، راهنمایی‌ها توسط معلم به وی ارائه شود که با پژوهش‌های عطاران و همکاران (۱۳۹۰)، و لوئیس، دوای، سوگا، و یوشی‌یوکی، ترجمه سرکارآرانی (۱۳۸۸) در زمینه فرهنگ یادگیری در ایران که غالباً معلم محور است تا یادگیرنده محور، همچنین محتوامحور است تا فعالیت‌محور، مطابقت داشت. از این رو برای تغییرات فرهنگی در این زمینه بهترین کار ایجاد آگاهی در باور مسئولین نظام تربیتی، خانواده‌ها و به خصوص معلم است، تا این باور نهفته که معلم در مرکز امور است، کم‌کم به سمت این باور جهت داده شود که که دانش‌آموز مرکز ثقل امور تعلیم و تربیت است و خودش باید به دنبال علم برود و راه‌های مختلف رسیدن به آن را نیز با هدایت و راهنمایی معلم پیدا کرده و از طرق مختلف به کسب محتوای علمی مناسب با درس مورد نظر فائق آید. این باعث ایجاد انگیزه، اعتماد بنفس و خودکارآمدی دانش‌آموز می‌شود و مهم‌تر این که فراگیران می‌توانند از هم‌اکنون روی پای خود بایستند و حتی خجالتی‌ترین دانش‌آموز در کلاس با مشارکت و تعامل در جمع قرار گیرد و بتواند ابراز وجود کند و دیگر از آن حالت گوشه‌گیری و منزوی بودن رهایی یابد. تمامی این‌ها موارد که عنوان شد از جمله مزایای یادگیری معکوس است. همچنین این روش به دلایل مختلفی دارای ارزشمندی بسیاری است از جمله: فردی کردن یادگیری هر دانش‌آموز؛ تعامل بیشتر بین دانش‌آموز و معلم؛ فرصت بیشتر معلم برای کمک به دانش‌آموزانی که به تلاش بیشتری نیازمندند؛ مجال بیشتر برای معلم تا دانش‌آموزان مستعد را به چالش بکشد. باید این حقیقت را پذیرفت که در قرن بیست و یک دیگر کلاس‌های گچی و مرکزیت معلم باوری غلط است. این قرن به عصر دیجیتال شهرت دارد و زمان آن گذشته که دانش‌آموزان از معلم یاد بگیرند، بلکه دانش‌آموزان امروز با گستردگی عظیمی از حجم انبوه اطلاعات مجازی، شبکه‌های اجتماعی، شبکه جهانی وب سروکار دارند. البته نباید از این نکته غافل بود که مدارس نیز باید زمینه‌ساز این امر باشند. مدارس باید

امکانات کافی در این زمینه برای دانش‌آموز فراهم کنند، همچون کتابخانه غنی، سایت، کافه کتاب، آزمایشگاه و ... در این امر آموزش و پرورش سهم بسیار زیادی دارد، زیرا باید بتواند تجهیزات خوبی در مدارس فراهم کند، به‌خصوص در مدارس معکوس که در مناطق محروم قرار دارند. در نهایت به منظور فراهم کردن بسترهای لازم برای یادگیری معکوس در مدارس پیشنهاد می‌شود، تغییراتی در شیوه‌های آموزشی و ارزشیابی نظام آموزش و پرورش صورت گیرد و به نقش و اهمیت روش‌های جدید یادگیری و ارائه تشویق‌هایی از سوی مسئولین به معلمانی که شیوه‌های جدید را به کار می‌گیرند، توجه شود و معلمان نیز توجه داشته باشند زمانی که وارد مدرسه محل خدمت خود می‌شوند، قبل از هر چیزی به کنکاش و شناسایی در مورد فرهنگ علمی مدرسه بپردازند تا با شناخت و آگاهی بیشتری سعی در ارائه یادگیری به شیوه معکوس داشته باشند و بتوانند این مهم را هر چه بیشتر در کار خود به کار گیرند، تا قدمی در راستای ترویج فرهنگ یادگیری به شیوه معکوس بردارند. قدم‌های مثبتی که در این زمینه می‌توان برداشت عبارتند از:

- ۱- به‌کارگیری روش‌های نوین تدریس از جمله روش معکوس توسط معلمان در کلاس‌های درس؛
- ۲- آگاهی دادن به والدین برای کمک و همراهی با معلمان در استفاده از روش‌های نوین؛
- ۳- کمک و تشویق آموزش و پرورش و اجرای طرح تشویقی معلمان در استفاده از روش‌های نوین تدریس؛
- ۴- استفاده از روش تدریس معکوس به خصوص در دروس علوم تجربی و ریاضی برای انگیزه و انرژی‌بخشی به کلاس؛
- ۵- همراهی کردن مدیران مدارس برای شناسایی معلمان با انگیزه و با استعداد در اجرای روش‌های تدریس نوین تدریس؛
- ۶- آگاهی بخشی از طریق رسانه‌های اجتماعی در استفاده از روش‌های نوین تدریس در مدارس جهت تغییر در انگاره‌های ذهنی قدیمی افراد.

منابع

- بازرگان، عباس. (۱۳۸۷). *مقدمه‌ای بر روش‌های تحقیق کیفی و آمیخته: رویکردهای متداول در علوم رفتاری*، تهران: نشر دیدار.
- سراجی، فرهاد. (۱۳۹۱). *محیط‌های یادگیری مجازی، امکانی برای کمک به بهبود فرهنگ یادگیری*. فصلنامه راهبرد فرهنگ، ۱۷ و ۱۸، ۴۹-۲۶.
- شیرکوند، شهرام. (۱۳۸۰). *روحیه و جو سازمانی*. فصلنامه تدبیر، ۱۲ (۱۱۷)، ۷۰-۹۶.
- صابریان، معصومه؛ حاجی‌آقاجانی، سعید؛ غفاری، پروین؛ و قربانی، راهب. (۱۳۸۶). *فرهنگ کلاسی از دیدگاه دانشجویان دانشگاه علوم پزشکی سمنان*. فصلنامه ایرانی آموزش در علوم پزشکی، ۷ (۱)، ۱۴۹-۱۴۳.
- صابریان، معصومه؛ و سالمی، صدیقه. (۱۳۸۳). *چگونه طرح درس بنویسیم؟* تهران: انتشارات سالمی.

عطاران، محمد؛ لرکیان، مریم؛ فاضلی، نعمت‌الله و علی‌عسگری، مجید. (۱۳۹۰). شناسایی فرهنگ برنامه درسی یادگیری الکترونیکی، یک مطالعه موردی در ایران. فصلنامه مطالعات برنامه درسی آموزش عالی، ۳ (۲)، ۴۱-۷.

فرحمند، مریم. (۱۳۹۵). هنر معلم در کلاس معکوس. مجله رشد مدرسه فردا، ۱۳ (۱)، ۴-۶.
کاویانی، الهام؛ مصطفایی، سیدمحمدرضا؛ و خاگره، فتانه. (۱۳۹۴). بررسی تأثیر رویکرد کلاس معکوس بر پیشرفت تحصیلی، خودتنظیمی تحصیلی، تعامل گروهی و انگیزش تحصیلی دانش‌آموزان. فصلنامه پژوهش در آموزش، ۵ (۵)، ۶۹-۵۲.

لوئیس، کاترین؛ دوی، تاکه‌او؛ سوگا، یوکی‌کو و یوشی یوکی ماتسودا. (۱۳۸۸). آموزش به مثابه فرهنگ، ترجمه محمدرضا سرکارانی، تهران: منادی تربیت.

محبی‌امین، سکینه؛ و ربیعی، مهدی. (۱۳۹۴). نظریه زمینه‌ای تدریس خلاق: رویکردی فرهنگی به تدریس در آموزش عالی. فصلنامه علمی-پژوهشی ابتکار و خلاقیت در علوم انسانی، ۵ (۲)، ۵۳-۲۵.

منافی‌شرف‌آباد، کاظم؛ و زمانی، الهام. (۱۳۹۱). نقش نظام آموزش و پرورش در توسعه فرهنگی جامعه. فصلنامه مهندسی فرهنگی، ۷ (۷۳ و ۷۴)، ۱۵۱-۱۳۴.

میرزایی، جلیل. (۱۳۹۱). تکنیک‌های خلاقیت فردی و گروهی (تئوری، مثال و تمرین). تهران: مؤسسه آموزش و پژوهش مدیریت و برنامه‌ریزی.

هومن، حیدرعلی. (۱۳۸۹). راهنمای عملی پژوهش کیفی، چاپ دوم. تهران: انتشارات سمت.

Bergmann, J., & Sams, A. (2012). How the flipped classroom is radically transforming learning. *The Daily Riff*, 2012, 1-3.

Berrett, D. (2012). How 'flipping the classroom can improve the traditional lecture. *The chronicle of higher education*, 12(19), 1-3.

Downey, S., Wentling, R. M., Wentling, T., & Wadsworth, A. (2005). The relationship between national culture and the usability of an e-learning system. *Human Resource Development International*, 8(1), 47-64.

Enfield, J. (2013). Looking at the impact of the flipped classroom model of instruction on undergraduate multimedia students at CSUN. *Tech Trends*, 57(6), 14-27.

Evseeva, A., & Solozhenko, A. (2015). Use of flipped classroom technology in language learning. *Procedia-Social and Behavioral Sciences*, 206, 205-209.

Ho, E & Holmes, P & Cooper, J. (2004). *Review and evaluation of international literature on managing cultural diversity in the classroom*. Migration Research Group, University of Waikato Education NZ.

Hughes, H. (2012). *Introduction to flipping the college classroom*. In EdMedia+ Innovate Learning (pp. 2434-2438). Association for the Advancement of Computing in Education (AACE).

Johnson, G. B. (2013). *Student perceptions of the flipped classroom*. Doctoral dissertation, University of British Columbia.

Lincoln Y.S. & Guba, E.G. (1985). *Naturalistic Inquiry*. SAGE publishing company, Beverly Hills: California.

Papadopoulos, Ch & Roman, A. (2010). Implementing an inverted classroom model in engineering statics: Initial results". *Proceedings of 2010 ASEE Annual Conference & Exposition*, Louisville, KY.

- Robinson, B. (1999). Asian learners, western models: Some discontinuities and issues for distance educators. *The Asian distance learner*, 33-48.
- Straus, A. & Corbin, J. (2008). *Basics of Qualitative Research: techniques and Procedures for Developing Grounded Theory, Third Edition*. Los Angeles: Sage Publications.
- Tapanes, M. A., Smith, G. G., & White, J. A. (2009). Cultural diversity in online learning: A study of the perceived effects of dissonance in levels of individualism/collectivism and tolerance of ambiguity. *The Internet and Higher Education*, 12(1), 26-34.
- Uzuner, S. (2009). Questions of culture in distance learning: A research review. *The International Review of Research in Open and Distributed Learning*, 10(3), 112-121.
- Vaughn, M. (2014). *The effectiveness of a flipped classroom approach unit on student knowledge, skill development, and perception of collegiate physical education*. Doctoral dissertation, Auburn University.
- Wang, H. (2006). *How cultural values shape Chinese students' online learning experience in American universities*. Doctoral dissertation, University of Georgia.

